

صرح

رفتم طی دور و نزدیک اطراف برادر محمدی که فرزندی که مریدان به ماداده شد
به گردان عمارت و احدی را که در منزل آن برادر محمدی عبد القاضی
بود معرفی شدیم در منزل آنقدر با ۳ تن از برادران بنام نقده ای
، خلیج و پیر رضا استندیم و اتفاقاً هر چه رفتی ما به دست گردان محمدی
شدیم ، لب بود به برادر عبد القاضی معرفی شدیم ، ایشان با ما آمدیم
و علی بن کرد و حاجی ما را مشفق نمود و ما نیز در منزل اسرار احمد شدیم در
همان صحن بودیم با برادر عبد الحسین که بعضی از آنها شدیم ایشان سرای ما بود
و از دست محبت کرد و با ما رابطه برادری ایما نمود ، خدیجه ، کم کم عیدها
غما بر است از آنها شدیم با برادر الفیدی ، حسینی ، یوسفی ، سید وانی و
زاع و همه عیدهای واکم کم در زعمی که شبانه نیز با فخر گردان
که برادر محمدی برادر عمیدی و با معاون ایشان برادر رفقه که ایشان
نیز به سنجی دست رسیدند و مسئولی که در خانه بی از آن برادر شدی و
معاون ایشان و خدیجه با همه عیدهای مسئول آن گردان است
شدیم حدوداً ۱۵ روز در یادگان بودیم که یک روز برادر عبد القاضی ما را
محبت براندازی به میدان تیر یادگان برد و بعضی مانع می و اعدا شدند

ن / ص ۵

درستیم همه مانده اند ای کدویم در وقت برکت برادر رسول با ما
و نیز و نیز و نیز و با خواندن سرور با بیعی ها با ما
با گشتیم و رعی تو سل و رعی کی همه رعی کامل برادر می شد
و عجب چاه هم شربت می کردند، اینست یک مانده بود به عملیات
زین القادری علی السلام مادر برادر دولای که ایشان معاون است
که و هان بودند رعی تو سل را بر می آوریم و خدعه رعی آنرا که در خواب
رفتیم، اینست صبح رفت بعد ما را محبت تو قلبه نفس عملیات به خط کردند
و برادر قدایی برای ما منقعه را توضیح دادند و یک روحانی جوان که
ایشان تسبیح می بودند به نام حاج آقا سحری نیز به گردان معرفی شده
بود که ایشان نیز برای بچه ها شعر صحبت کردند و مرا هم بیرون
کرد و به آرت گفتیم صبح رفت بعد به خط شدیم تا به منقعه
انعام رسیدیم، آنجا بود و شتر و ها و خدوشی که، که و هان به دست
سواران تو بدید شدند و حرکت کردند ما را بچه ها که نمی بردیم و شول گردان
و روحانی گردان نیز ندید آنجا بود سوار شدیم و حرکت کردیم، حدود ظهر
بود به پایگاه سه سحره چینی رسیدیم و در آنجا از خواندن هم روزی چند را